

چندی که خودش میدانست چنان نکرد و بهین بسنده  
 کرد که کار آنها بیکسوئی نه انجام تا چون آنها بیکدیگر پروا  
 او کارهای خود را انجام دهد و در راستی میتوان گفت  
 که این یکی از اندیشه‌های بخردانه او بوده چه در میان همان  
 دو سه سال که او به دلی رفت و کار کجرات و مالوه  
 را راست کرد و باز به دکن برگشت باجی را و پیشوا با آنکه  
 از خشت هائیکه نظام الملک کار گذاشته بود یکروز هم شکر  
 از کارهای درونی آسوده نبود باز یکبار شکر به خاندیس  
 کشید چندبار سرداران خود را به مالوه فرستاد و بارها  
 شکر برهانپور را شکست داد و اگر عظیم‌الد از مالوه داد  
 خان را بیاری فرماده آنها نه فرستاده بود آن شهر  
 برباد میرفت

بهین کونه سیواجی که از دیر باز در اندیشه آن بود که

کشایشهای مرآت را بسوی برین پهن کند و ساهوتن  
در نپدا و جنبشها نمود و کوششها بکار برد تا هم سا  
و هم پرتی نیدی را (دستور بزرگ) در بر آوردن آرزو  
برین خویش با خود بکند ساخت چه پیش از آن سا  
همیشه گفتار پرتی نیدی را برگفته او برتری میداد و گفتار  
او این بود که ما باید تخت کرناک را بیفزاییم همه  
بسرزمین ما را که سیواچی بچنگ آورده بود باز بدست آریم  
و کارمان را با نظام الملک که لشکر فیروزمندش برود  
در وازهای کشورمان نشسته است یکسو نمایم آنگاه پیرایه  
به پیش برون ترکتازیهای خود بسوی هندوستان  
باجی را میگفت روزیکه سیواچی دست بکار ترکتازی  
ژو و پس از آن بکامیابیهای گوناگون برخورد به  
پایه پادشاهی رسیده بنیاد خسروی مرآت را برافراشت

دستان ترکمانان هند

وردکن شاهان نامور همه با ساز جنگ و سامان لشکر و دارا  
تحت و افسر بودند و تحت هندوستان بدست شهنشاهان  
جنگجوی لشکرش بود و اکنون کشور هندوستان از دستان  
آنگونه سامان بی بهره است و چون آصفجاه که تازه دکن را  
دایارانه بچنگ آورده دشمنی بزرگتر از چاکران تحت شهنشاه  
ندارد هرگز اندیشه لشکر کشی بنجاک مرآت نخواهد نمود و بهمین که ما  
اورا آسوده گزاریم که برای خودمان نیز اکنون همان خوب است  
بسند خواهد کرد از اینها گذشته اگر ما برای مرآتگان در بیرون  
کاری پیدا نکنیم که همان زینمون دوست گامی ماست  
آنها در درون برای خود پیدا خواهند کرد و آن همان خواهد  
بود که دشمنان ما میخواهند پس اینک همان هنگام  
است که ما بریزیم بر هندوستان و بیگانگان را  
از زاد بوم خود بیرون کنیم و درفش والائی خود را

بالای کوه همالیا برپا نمائیم

بهین سان باجی راو راجه ساہو و پرتی نیدی را توی کار  
 آورد مگر از دراندازی نظام الملک بہادر کہ اورا سرگرم شکستہ  
 بندی کارہای درونی میداشت ہچمان ہنگامی بہ  
 دستش نیافتاد کہ در آن کار پائی بسراپیش نہد تا آنکہ  
 از تاخت و تاز کامیابانہ سرداران مرآتہ کنتاجی و پیلاجی  
 در گجرات کہ بہ نوید گرفتن چہار یک بیاری حادخان رفتہ  
 بودند شنید و پیش از آن تاب نیاوردہ لشکر بنجاک  
 ہندوستان کشید و کارہائی کرد کہ اینک ہنگامش  
 خواہد یافت

چون نظام الملک (سومین بار) با فرام آصفجاہی بہ دکن  
 درآمد و پس از جنگ شکر کیرہ حیدرآباد را کہ تھنگاہ حیدرآباد  
 قطب شاہی بود پای تخت شہریاری خود ساخت بود

## داستان ترکازان هند

گماشتگان مرآت را که برای گردآوری بخش ساهو در  
 همسایگی های آن شهر بودند درست ندید  
 اگر چه پیش از بیرون کردن آنان چنانکه گفته شد به ساهو  
 زبان داده بود که با او همان پیمان شهنشاهی را بسر  
 خواهد برد مگر هم از سوی او در دادن چهار یک و دیگر  
 چیزها کوتاهی رفته بود و هم از ساهو از روی پیمان در  
 بازداشتن مرآت از تاخت و تاز و راهزنی چشم پوشی  
 شده بود و از همین رگزر تحت پیغامهای بسیار میان  
 ایشان رفت و آمد میکرد تا آنکه گفتگوی پیمانی بسیار پیوسته  
 نمیدهی چنان در میان آمد که ساهو دست از چوت و  
 سردیسوی نزدیکیهای حیدرآباد بردارد و بجای چوت  
 پول بگیرد و برای آن دیگر سرزمینی نزدیک انداپور که  
 دیسموک پدرانش بود بجایگزیند و تیولی نیز از برادر

برای آن میانی گرمی به پرتی نیدی داوه شود و چون آب صفا  
 شنید که باجی را و از آن روی که نینخواهد در میان آشتی  
 بجا باشد سر از بستن آن پیمان باز زده و آماده ستر  
 است بر یکپا استاد که باید آنچه گفتگو در آمده چهره پذیرد  
 و برای همین تاگزیر شد که سنباجی را پیش خود خواند  
 (کوزه داران) او را جابجا نشاند و از آن ساهو را برخیزاند  
 و فرمود تا بسنگامیکه این گفتگو کیسو نگرود و دانسته نشود  
 که سان گرفتن (چوت) و جز آن باکیست بیچکد ام داوه  
 نخواهد شد

ساهو از شنیدن آن سخن ناخوش شد و باجی را  
 بسنگامیرا که همیشه می جت آدم بدستش آمده او را چنان  
 بر آشفته ساخت که همانجا فرمان یافت که در آن باره  
 هر چه میداند بکند

داستان ترک تازان مند

در آن هنگام چون نوغان بارش در پیش بود با  
 راه جنبشی نمود و چون آن بسر رسید سپاه شهر آشوب  
 فراهم نموده آهنگ آصفجاه کرده به جالنه درآمده و دست

بناخت و تاراج برکشاد

آصفجاه از آن روی دیر بر سر کار رسید که

راه سنباجی را میدید و چون او بارو رسید اورا  
 برداشته روی بدشمن نهاد و عوض خان عضد الدوله  
 را بسر کردگی شکر پیش جنگ بر سر او فرستاد

باچی راو از او شکست خورده به برهانپور گریخت و چون  
 دید که عوض خان در دنبال و آصفجاه از پی او دشت

نورد راه کیسندجونی است راه را چپ زده سر  
 از کجرات در آورد مگر بدانگونه که آصفجاه با آنکه دنبال او  
 را رها نکرد همنور باو نرسیده بود که او در نزدیکی

سورت فرود آمد

از بلندی بخت پیشوا سر بلند خان چنان پنداشت که او  
به پشت بانی آصفجاه پای ترکتازی به گجرات نهاده و با  
او به پیکار برخاسته به ناگاه از آن دشمن دوست دو  
سراسیمه شد

باجی راو در گجرات بویرانی و تباہی میپرداخت که شنید  
آصفجاه برای آنکه پونه را که زاد بوم اوست با خاک یکسان  
نماید رومی بدانسو نهاده و در دم گجرات را گزاشته به  
دکن برگشت

آصفجاه همسوز به احمد نگر رسید و بود که او را از رفتن  
پیشوا بسومی اورنگ آباد آگهی دادند و آهنگ اورنگ  
شد و پیش از آنکه بهم برسند باجی راو از تنگ کنار  
گزرشته بلوکهای گانداپور و بیضاپور را آتش زد آنجا

## داستان ترکنازان ہند

پرامون لشکر آصفجاہ درآمدہ پس از زود خوردہای بیابا  
 اورا بسرزینی کشید کہ برای خودش خوش وقت  
 بود و چون دید کہ از زور آتش خانہ آصفجاہی پامی مردان  
 را نیروی پیش آمدن نیست روشی کہ در جنگ شاہ  
 کار مرآتہ بود پیشہ کرد راہ ہای درآمد خوراک را باردوی  
 او بست چراگاہ ہا را بسوزاند و آب جویمائی را کہ از کناہ  
 لشکرگاہ او میگذشت بند نمود و چون با اینہمہ کارے  
 از دستش ساختہ نشد میانجی عوض خان خواہان آشتی  
 و پذیرفتہ گشت بہ پیمان آنکہ با سنباجی دشمنی نوزد دیگر  
 آنکہ مرآتہ پیش از چاریک با جگراری وکن نخواہد  
 برخی نوشتہ اند کہ آن بند پیمان نامہ کہ در بارہ سنباجی  
 بود چنین بود کہ آصفجاہ اورا تندرست بہ کولاپور برساند  
 پس از آن ساہو خود واند

گویند پس از آن آشتی آصفجاه و باجی راو یکدیگر را دید  
نموده خیرهای گران بها نیاز یکدیگر کرده آن دو لشکر از هم  
جدا شدند

سودهای آن آشتی که زهنمون آسایش هر دو سود  
بود به باجی راو بیشتر برخورد نمود چه او پس از بازگشت  
از گجرات راه پیک و پیام را با سرملبنخان در بار  
بازیافت (چوت) و سرولیموکی کشور گجرات کشاده داشت  
و او که پس از سراسیگی گذشته کمر مباداری در برابر  
ترکتاری مرته بسته بود از شنیدن آشتی باجی راو  
با آصفجاه برای آنکه کشور گجرات را از تباہی و ویرانی  
و ارباند تن خواهشهای او در داد و آنرا سرمایه آرش  
کشور شمرده چه همان آبرو را پیش از آن به پیلاجی و کنتا  
داوه بود و آنها بجای بازیافت چارپیک و ده یک (چوت)

داستان ترکمانان هند

و سر دیسموکی (همه با جگراری کشور را بچنگ آوردند و  
آنها از دست اندازی دیگران چنانکه در پیمان نامه بودند گهبا  
هم نگروند تا آنکه با جی راو آمد و آنهم ویرانی بدان کشور رسانید  
سر بلندخان دستاویزی در پزیرفتن دادن چو  
و سر دیسموکی با جگراری و مکر همه خامه رو گجرات را  
بجز سورت نوشت و به با جی راو فرستاد و در آن  
بجاشته بود که آن داده میشود به پیمان اینکه پیش از آن نخوا  
در هر جانی که کارکنان شاهی هستند پیش از دو سه  
تن (از کوزه داران) مرته برای گردآوری بخش خود  
گذاشته نشود دو هزار و پانصد سوار همیشه برای کارآماد  
باشند بیچگاه خواهشی بتازه نکنند و در هویدا ساختن  
برگونه کوششی که برای راندن فرمان شهنشاهی کار افتد  
کوتاهی ننمایند و نیز با جی راو از سوی راجه ساهو بگردن گیرند

که از زمینداران رنجیده و کسانی که بر بهمن آسایش مرد  
پستی نماید.

در آملیان پرتی نیدی شنید که سنباجی در براو او که بس  
برینی رود و رنا افتاده است اردو زده و دست به بیغامی  
آسمان کشاده پس در دم آهنگ او نموده خود را بدجا  
رسانید و او را سر اسیمه و ناگزیر ساخت که بزرگی و برتری  
سأهو گردن نهاده نوشته داد که تحت مرآت سان ساهو  
است. و خودش نیز یکی از فرمانبران اوست و پیمان با  
او بست که از روی آن همه مرآتستان از آن ساهو  
شد بجز کولاپور و سرزمینی از همانجا که بانترش بدریامی است  
که آنرا با فرنام راجگی برای خودش واگذاشت  
این کارها در روزهای رخنمود که باجی راو از کشور <sup>۱۱۴۲</sup> <sub>۱۷۳۰</sub>  
مرآت دور بود مگر در کجا بودندش را داستان نگاران نگیز

## واستان ترکمانان هند

همزبانی نکرده اند کی رفتن ناگزیریش را برای پشتیبانی <sup>سج</sup> جنت  
 به گجرات پنداشته و گمری برای چاییدن مالوه و ناگزیر <sup>ختن</sup> سربلندخان  
 بدادن چوت و سردیسوکی گجرات اورا <sup>سب</sup> آتش  
 نریده انگاشته و چون بسراپی کارهای آن روزها نگریده  
 میشود چنین مینماید که او در آن روزگار از نریده گزشته  
 و در سوانه های گجرات می بوده نه در تاخت و تاز مالوه آنهم  
 نه تنها برای پستی بانی جمناجی که بتاراج یکدو سرزمین  
 (پیلاد و دهاکه) از خاک گجرات میپرداخت چه او هم در آن  
 هنگام که سرگرم جنگ با آصفجاه بود نامه نگاریا با سربلندخان  
 از دست نداده بود و چون با آن شهریار آشتی نمود <sup>سب</sup> بر  
 یافتن پاسخ انجامین سربلندخان روی به گجرات نهاد  
 ایتر نیز نوشته اند که اگرچه باجی را او بارها دسته های لشکر به  
 تالان مالوه فرستاده یکبار هم خودش باهنگ آنها از

زرده گزشت مگر پیش از آنکه بیش از یازده سال از روز  
 پیشوا شدنش بگذرد هرگز تا دیر در آن کشور زیست ننمود  
 و آن دو سال پس از آن است که پرتی نیدی به  
 سنباهی تاخت و آن پیمان را با او بست و گزشتن  
 پیشوا نیز از زرده (بار تختین) شش سال پیش از آن بود  
 باری پرتی نیدی از یافتن آن فیروزی که در  
 راستی آن هنگام را برای خانه مرآت کار بسیار سودمند  
 بود چندان سختی و زحمت که بتواند با سخت پیشوا برابری  
 کند و دشمنیهای او را در جای دوست خودش  
 آصفجاه که برای آسایش کشور خود در اندازی بکارها  
 درونی مرآت از داشتن دست افزار کاری ناگزیر بود و  
 پی جتوی همچنان کسی افتاد و پیدا نمود و آن دبار  
 بود که از فرزندان سنپتی (سپ سالار) و تختین مردی

پیشوا گزارد چنانکه آصفجاه

## داستان ترکنازان هند

بود که پای مرآت را در گجرات کشتود و بعد آن روزها که پیشوا در  
گرفتن دستاویز از سر بلندخان کوشش مینمود او باین اندیشه  
که مبادا بار تخمیرا که خودش پاشید و گری بدرود در پی  
گردآوری سپاه افتاد و چون چیرگی و کامیابی پیشوا را  
در آن کار نگریست بیشتر خشم آمد تا آنکه بنوید کمک پادشاه  
توانائی مانند آصفجاه که در وکن بیاری او پای پیش خواهد  
پشت گرم شده با سی و پنج هزار مرد برای سزا دادن پیشوا آهنگ  
وکن نمود و چون سخنش این بود که میخواهد راجه را از  
بندگی دستورش آزاد نماید شماره شگرفی از سرداران  
مرآت همراه او شدند که پیلاچی لگیوار یکی از آنها بود  
باجی راو که از کینه ویرینه او آگاه بود از جنبشهای تازه او  
نیز شنید و پروائی ننمود مگر در اندم که یاور پیلاچی را  
گوشه و شش کردند بیاب شد و دانست که اگر میشود

نکند و بماند تا آن هر دو در خاک و کن بهم پیوند کارش  
از چاره در خواهد گذشت پس با مشتاب بسیار از زبده  
تاشد و به گجرات درآمده ترویجی بر روده باو رسید و با  
آنکه سپاهش در شمار از نیمه آنکه دشمنش داشت  
هم کمتر بود باز از ریز گشته کاری بر لشکر  
ناآزموده کار دشمن دست یافت و داباری در جنگ  
گشته شد

باجی را و حامی او را با آنچه از کشور گجرات برات رسیدنی  
بود به فرزند او بسونت راو و اگر اشت به پیمان آنکه نیمه  
آنچه بدست میاید میانجی پیشوا بر اجه فرستاده شود و چون  
فرزند او کودک بود مادرش را جالستاد و پیلاجه  
کیکوار را کار گزار او نموده پیش از آنکه نوغان بارش  
بسر رسد به ستاره برگشت

داسستانِ ترکتازانِ ہند

پیلاجی کیکوار کہ در آن ہنگام بر بروہ و دیوبہامی دست  
داشت نیامی ہمین کیکوار است کہ اکنون در گجرات  
راجہ بروہ است

باجی راو برای سازشی کہ آصفجاہ بادشمان او نمود  
بود میخواست با او از در پیکار و آید مگر رویداد ہاسے  
تازہ اورا از آن آہنگ بازداشتند و اندیشہ اش  
را بسوئی کہ در آن ہنگام سو مند روزگارش بڑ  
برگماشتند پس بناگزیر با آصفجاہ دیدن نمودہ خواہش  
کرد کہ از کشورِ خاندیس جاہانی را کہ گاہ رفت و آید  
بہ مالوہ گزرگاہ شکر اوست سپردن گمانی او نمایند  
آصفجاہ این خواہش اورا پذیرفت و بر سر ہمین پیمان  
دیرین را تازہ کروند و از یکدیگر جدا شدند  
ہمین جاست کہ ہمہ داسستان پروازان خاور و بیشتر

نویسندگان با ختر جنبشهای پیشوا را که بسوی برین <sup>تنگنا</sup> نمودند  
 در غلانی و رشته جنبانی آصفجاه دانستند  
 بدینسان بود آشوب انگیز برای آصفجاه در دکن که نویسندگان  
 در کار مرآت باو بسته آنرا مایه بر باد رفتن تحت شهنشاه  
 دانستند و نمیدانند که اگر کارگزاری بجزو آن او در میان  
 نیامده (گو که برای درستی کار خودش) بود مرآتگان آنچه  
 در هند کردند که بیشتر مایه سستی پایه پادشاهی مغول  
 شد چندین سال پیش از آن کرده بودند  
 آرمی اگر نگاشته بودند که گرفتن کشور مالوه و گجرات از  
 آصفجاه و دادن آنها را بدیگران مایه سرنگونی خان تیمور  
 شد برآینه راهی بجایی که راست و درست بود میسر  
 مگر چون به منش کارهای آن هنگام بر نخورده از آنها  
 اندیشه بزرگان مرآت آگهی بسزاند داشته اند بدیده <sup>فت</sup> و

شانِ چہانِ رسیدہ کہ نگاشتا اند  
 شکفتِ تراشکہ نویسندگانِ انگریز آن رفتارِ آصفیہ را  
 کہ بجانِ دیگران بد آمدہ ستودہ اند و آنگونہ کارہایِ اورا  
 انجمنہ دانشِ مرزبانی و دوراندیشی او شمرده اند و آن  
 دانستہ میشود کہ اورا چنانکہ بود نشاختہ اند زیرا کہ چون در آن  
 ہنگام زورِ تورانیانِ بزرگانِ دربار بر دیگران میسرید  
 جانِ دوراندیشی در آن بود کہ درباریان را بر سرکار  
 آورده آنها را از کجرات و مالوہ برانگیراند و خودش از دکن  
 بجنیش درآمدہ از سہ سوی کشورِ مرآتہ را در میان  
 گرفتہ زورِ آن گروہ را یکبارہ نابود سازند و چون چنین  
 نکرہ باید دانست کہ کار در جایِ دیگری گیر افتادہ و رشتہ  
 پیوندِ بزرگانِ دربار بہ نہادِ دیگری گرہ خوردہ کہ کشادہ  
 در آنگاہ بد آنگونہ دشوار میسمنودہ از آن روی اورا چنانکہ

خاموش نشیند چاره به ویژه در چنان هنگامی که لشکری پیشوا به آشکار جلوش جنگی بوده که میان هندوان راجپوت و هندوان مرته روی میسندود نه اینکه در راستی میخواست است خانه دلی را بدست ترکتماری مرته ویران نماید

از اینها گذشته آیا میتوان گفت که اگر آصفجاه پامان گوش خود را هم بکار میرد در بازداشتن پیشوا از اندیشه که داشت توانای بود (بهرگز نه) زیرا که از آنچه جنبش انگیز آهنگ باجی بسوی هندوستان شد (چشم از آرزوی نهانی ویران او پوشیده) یکی آن بود که محمد شاه دستاویزی را که سر بلندخان در باره دادن چپوت و سردیسوی گجرات به پیشوا داده بود نه پسندید و آنرا وازوه سر بلند را از گجرات برداشت و ابهی سینگ را بجای او گذاشت

داستان ترک‌تازان هند

دیگری آنکه از رسانده اهی سینگ پیلاجی کیلوار  
را که بکارگزاری بسونت را و سنایستی دست‌نشانده خوش  
بود کشتند

دیگر آنکه چون پیش از آن بسرودگی برادر خود چنابی لشکر  
بمالوه فرستاده بود و راجه‌گرد بهر بهادر با او بجنگ برخاست  
پس از زود خوردن‌های مردانه (۱۱۴۴ و ۱۷۲۹) در جنگ  
کشته شد و دیاب‌بهاور نیز که خویش او بود و جای او را  
گرفت کوشش‌های دلیرانه کرده سرانجام در پهنه کار  
بیتا و پس آشکار است که از دست بهم‌دادن  
اینهمه آن هنگام را رسیدن خوش با لشکر توانا  
در آن مرز بوم برای بندوبست کارهای گجرات از جنبش  
ناگزیری می‌نمود

دیگر آنکه از نهاد دربار و کمزوری شهنشاهی دبی ولی‌دانش

و دودلی دستوران آن تختگاه بخوبی آگاه شده بیایان  
 توانایی و نیروی هنرمندی آصفیاه نیز بی برده بود پس بهتر  
 از آن هیچ ندید که همدران سال از نریده گزشت و  
 به مالوه درآمد و برادر خود را با پیلاجی جادو برای بندوبست  
 کارهای خانه و دربار به ستاره فرستاد و لکام لشکر را  
 بدست خود گرفت

هم در آن گنج خور سال راجه بنیل کند او را بیاری خود  
 خواند و مایه آن این بود که پس از کشته شدن دیابا  
 از پیشگاه شهنشاهی فرماندهی مالوه به محمدخان بنگش  
 که فرمانده اله آباد بود داده شد و چون بنیل کند افتاد  
 بود میان اله آباد و مالوه محمدخان برای آنکه از دیوار  
 بیگانه پرده میان هر دو کشورش نباشد آهنگ آن  
 سرزمین نموده همانجا بار و بنه خود را بکشد

دستان ترکمانان هند

چورسال راجه بنديل كند از رفت و آید سپاه محمدخان  
 ۱۱۴۹ ۱۷۳۳ بستوه آمده از مرآتہ یاری جست و یافت چنانکه  
 پیشوا که آندم آماده هرگونه ترکمانی بود در دم بسوی  
 بنديل كند شتافت و محمدخان را گرد گرفته او را ناگزیر ساخت  
 که در وژی باره گزین شد و بسختی میگزیرانید تا آنکه پیش  
 چاور و روبند خویش را نزد افغانان بنگش که در  
 رویلکند بودند فرستاد و آن کار چنان خون آنکروه  
 را بچوش آورد که همه زیر درفش قایم جنگ فرزند  
 بنگش فراهم شدند و باندک مایه پولی که از آن زن  
 بدست آمد بسنده کرده رفتند و محمدخان را از آن  
 تنگنای خونخوار رهائی داده به اله آباد رسانیدند و چون  
 راجه کشور خود را سرتاسر از لشکر بنگش تہی یافت  
 دلش آسوده گشت و پیشوا را بداون وژی (جانی

که بر رود جناب افتاده است) با خامه روش که سالی و بیست  
 و بیست و پنج هزار روپیه آمدنیش بود نواخته او را فرزند  
 خود خواند چنانکه پس از مرگ او که بزودی رخنمود کشورش  
 میان باجی راو و دو فرزندی که خود راجه داشت برادر  
 وار بخش شد مگر چندان نگزشت که سرتاسر آن کشور  
 بدست مراگان افتاد

چون سرگزشت محمد خان بنگش بگوش بزرگان دیلی  
 رسید رسوایی آن شکست را در چشم پادشاه از بیچارگی  
 آن سردار و انمود ساخته چنان کردند که پادشاه او را از  
 فرماندهی ال آباد هم برداشت و گناہان گزشتہ سربند  
 خان را (که نگروه بود) بدیده بخشندگی نگریتہ لگام فرماید  
 آنجا را بدست او گزارشت و راجه جی سینک دوم را  
 بفرماندهی مالوه و آگره برگماشت

سر بلندخان اگرچہ فرزندِ مہتر خود خانراوخانِ غالب جنگ  
را بجای خود در آن کشور فرستادہ خودش در دست  
ماند مگر از رنجشی کہ دلش از شاہ و دستورانش یافتہ  
بود در خانہ خود نشست و در دربار بسیار کم آمد و شد  
میںمود

چون خداوندانِ فرمان شنیدند کہ مرآتہ باشکر  
بندیل کہند ہمدست شدہ زوری پیدا کردہ اند و ہر روز  
پائی پیشتر می نہند و جانی را بدست می آرند چنانکہ دراز  
دستی ایشان از گوالیار نیز گزشتہ بود مظفرخان بہا  
برادرِ صمصام الدولہ را برای گوشمالِ آن گروہ  
(۱۱۴۶) برگزیدند و او را با ساز و سامانِ درخور  
و لشکر فراوان روانہ نمودند

مرا تکان از شیوہ کہ در جنگ داشتند ہیچ جا بریر